**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: امر**

**14030225**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر این بود که مفاد مادۀ اَمَرَ چیست، گفتیم که اَمَرَ در موارد امر استحبابی به کار رفته هم در موارد امر لزومی. فقط صحبت سر این هست که ببینیم آیا این استعمالات را می‌شود برای تعیین موضوع له ازشان استفاده کرد یا نمی‌شود. گفتیم که یک اشکالی همیشه در مورد استعمالات هست که بخواهیم از آنها برای موضوع له استفاده کنیم که استعمال اعم از حقیقت هست و پاسخش هم این می‌تواند باشد که استعمالی که قرینۀ بر معنای حقیقی است استعمال بلا تأوُّلٍ هست، ولی مشکل این هست که آیا واقعا در موارد ما باید ببینیم که آیا استعمال تأوُّلٍ هم با همزه است، استعمال بلا تأوُّلٍ می‌شود کرد یا نه؟ باید ببینیم آیا در این استعمال احتمال اینکه این استعمال با تأوُّل باشد هست یا نیست؟ اگر زمینۀ استعمال با تأوُّل وجود داشته باشد طبیعتا چون احتمال دارد استعمال بالتأوّل باشد، تأوّل یعنی با ادّعا، با عنایت و تشبیه، یعنی ببینید مثلا فرض کنید که شما وقتی می‌گویید رأیتُ اسداً یرمی، دارید ادعا می‌کنید که واقعا این رجل شجاع اسد است، خب این خیلی مناسب است آدم می‌بینید که ادعا رجل شجاع، اسد بودن رجل شجاع یک امر طبیعی و مطابق با وجدان عرفی ماست، ولی همۀ موارد این ادعا صحیح نیست، حالا من روی همین می‌خواهم در ادامه صحبت کنم. ما در بحث مواردی که امر در امر ندبی استفاده شده که ۵ تا مثال در کلام آقای شهیدی وارد شده بود، یک سری بحث‌های شخصی هست در بعضی از این موارد که آیا واقعا امر در این موارد در امر ندبی استعمال شده یا نشده. یک جواب عام در مورد همۀ این موارد هست آن این است که ممکن است اینجا امر در استحباب مؤکد به کار رفته باشد، استعمال امر یعنی استعمال واژه‌ای که مفادش وجوب باشد در استحباب مؤکّد قید طبیعی است، کما اینکه در موارد استحباب مؤکد لفظ وجوب هم به کار رفته، غسل جمعه را مثلا واجب لکل شخص گفته شده. البته در مورد مطلق استحباب به کار برده نمی‌شود یعنی آن ادعا و تأوّل در مورد مطلق استحباب به نظر می‌رسد که عرفی نباشد، ولی استحباب مؤکد صحیح است، و همۀ این موارد می‌تواند استحباب مؤکد داشته باشد، «فَانْطَلِقِي وَ أَرْضِعِيهِ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ كَمَا أَمَرَكِ اللَّهُ به» بگوییم استحباب مؤکد دارد که بچه دو سال شیر داده بشود، «خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجاهِلينَ» استحباب مؤکد داشته باشد. دعاء استحباب مؤکد داشته باشد، تجاوز از مسیء که به محسن گفته شده استحباب مؤکد داشته باشد. ولی آن چیزی که در اینها از همه مهم‌تر بود «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ... أَمَرَ النَّاسَ بِنَتْفِ الْإِبْطِ وَ حَلْقِ الْعَانَةِ وَ الْغُسْلِ وَ التَّجَرُّدِ فِي إِزَارٍ وَ رِدَاءٍ» بود چون چهارتای دیگر یک سری جواب‌های دیگری در موردشان مطرح بود ما احتمال می‌دادیم که اصلا امر به معنای وجوب باشد، ولی نه وجوب نفسی، بلکه وجوب شرطی مثلا و آن توضیحاتی که در جلسات قبل گرفت. یا در مورد آن روایتی که خذ العفو پیغمبر ممکن است واجب باشد برایش عفو ولو، این هم یک جواب دیگری است. یک جواب این است که این امر امر شرطی است یعنی برای ترویج رسالت این عفو و امر به عرف و اعراض عن الجاهلین لازم است، شرطی. یک بحث دیگر این هست که نه بر پیغمبر اصلا لازم باشد، واجب باشد، ناظر به آن جنبۀ شرطی‌اش نداشته باشد، یکی از اختصاصات النبی این باشد که در پیغمبر، پیغمبر اینها اختصاصات النبی‌اش باشد. عرض کردم این البته مراجعه کرد آیا جزو اختصاصات النبی شمرده شده یا شمرده نشده. آن که در این ۵ مثال از همه مهم‌تر هست و تقریبا جوابش منحصر به همین، تقریبا حالا توضیح می‌دهم، جوابش منحصر به همین هست که اینجا امر ممکن است در استحباب مؤکد به کار رفته باشد مثال اوّل است که معتبرۀ عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله هست که در مورد احرام پیامبر صلوات الله علیه و اصحاب پیامبر این هست که پیامبر در حجة الوداع «أَمَرَ النَّاسَ بِنَتْفِ الْإِبْطِ وَ حَلْقِ الْعَانَةِ وَ الْغُسْلِ وَ التَّجَرُّدِ فِي إِزَارٍ وَ رِدَاءٍ»

اینجا ممکن است ما بگوییم این نتف ابط مستحب موکد است، صحبت می‌کردیم آیا قرینه‌ای داریم که نشان بدهد که نتف ابط مستحب موکد نیست؟ معارض باشد با این مطلبی که ما می‌گوییم. روایت‌هایی که در مورد نتف ابط بود را دنبال می‌کردیم. اینجا یک بحث یک روایت روایت بحث زراره و ابن ابی یعفور هست که آن روایت ازش ممکن است استفاده کنیم استحباب مؤکد ندارد. اصل استحباب را این روایت نفی نمی‌کند ولی استحباب موکد ممکن است بگوییم نفی می‌کند.

«قَالَ: كُنَّا بِالْمَدِينَةِ فَلَاحَانِي» زرارة، این روایت از جهت سندی معتبر نیست، دو تا گیر در سند دارد که بعض اصحابنا هست، یکی محمد بن قاسم است، ما محمد بن قاسم را نشناختیم کی است. در برنامۀ درایة النور هم به عنوان ناآشنا کد خورده.

یک سند دیگری دارد آن سند هم کاملا مشکلات عدیده دارد، آن سند این هست، این روایت در کافی، جلد ۴، صفحۀ ۳۲۷ رقم ۶ وارد شده به همین سندی که گفته شد.

یکی هم کافی، جلد ۶، صفحۀ ۵۰۸، رقم ۵:[[1]](#footnote-1)

«بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَنِ ابْنِ جُمْهُورٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَاسِمِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى» ، یعنی سند تحویلی است، «وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى»، محمد بن یحیی عطار هست، «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ» بن یحیی اشعری هست، «عَنْ يُوسُفَ بْنِ السُّخْتِ الْبَصْرِيِّ» آن تضعیف دارد «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ» محمد بن سلیمان دیلمی تضعیف دارد،

**شاگرد:** این دیلمی نباید باشد طبقه‌اش خیلی متأخر از دیلمی است

**استاد:** نه متأخر حالا این را من نگاه می‌کنم نباید متأخر باشد، ابراهیم بن یحیی بن أبی البلاد مناسب هست که همین محمد بن سلیمان باشد، حالا نگاه می‌کنم این را ببینم آن دیلمی هست یا دیلمی نیست. علی ای تقدیر اگر دیلمی هم نباشد شخص شناخته شده مجهول می‌شود یا دیلمی است،

«عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ يَحْيَى بْنِ أَبِي الْبِلَادِ» آن ثقه است، «عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مِهْرَانَ» را یادم نیست توثیقی در موردش الآن یادم نیست.

«جَمِيعاً عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْفُورٍ»

اینکه به هر حال این سند هم سند نامناسبی هست.

این روایت یک فقه الحدیثی هم دارد اوّل روایت را بخوانم

«قَالَ: كُنَّا بِالْمَدِينَةِ فَلَاحَانِي زُرَارَةُ فِي نَتْفِ الْإِبْطِ وَ حَلْقِهِ»

بحثمان شد گلاویز شدیم در اینکه نتف ابط بهتر است یا حلق ابط؟

«فَقُلْتُ حَلْقُهُ أَفْضَلُ وَ قَالَ زُرَارَةُ نَتْفُهُ أَفْضَلُ فَاسْتَأْذَنَّا عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَأَذِنَ لَنَا وَ هُوَ فِي الْحَمَّامِ يَطَّلِي»

حضرت مشغول استفاده از داروی نظافت بودند.

«قَدِ اطَّلَى إِبْطَيْهِ» در مورد زیر بغلشان استفاده از داروی نظافت کرده بودند.

«فَقُلْتُ لِزُرَارَةَ يَكْفِيكَ»

بس‌ات شد. این یکفیک یعنی چی؟ چون بحث طلی نبود، طرف بحث این بود که نتف اولیٰ است یا حلق؟ این هر دو غیر از طلی است، طلی شیء سومی است.

**شاگرد:** سه تا شدند دیگر، آخر روایت هم

**استاد:** نه اصلا سه جور است سه تا چیز است. آخر روایت هم سه جور است. این احتمالا اصل دعوایشان سر نتف بوده، زراره می‌گفته نتف درست است، ابن ابی یعفور می‌گفته نه نتف افضل نیست، حلق را از باب مثال می‌دانسته، می‌گوید غیر نتف، نتف نباشد غیر نتف باشد، حلق یا طلی، ولو حلق ذکر کرده از باب مثال بوده، بحث اصلی سر این بوده نتف افضل است یا افضل نیست که با بحث ما هم بیشتر چیز می‌شود. دعوا سر این هست می‌گوید اگر افضل هست چطور امام علیه السلام این افضل را رها کرده به طلی رو آورده؟ این می‌تواند معنایش این باشد.

زراره گفت: «قَالَ لَا لَعَلَّهُ فَعَلَ هَذَا لِمَا لَا يَجُوزُ لِي أَنْ أَفْعَلَهُ»

خب زراره متکلم بوده آخوند بوده اینجوری نمی‌شد سرش را زیر آب برد. بعد می‌گوید که شاید امام علیه السلام یک جهت اختصاصی بر امام داشته که از فعل امام اطلاق ندارد، لسان ندارد، آن ممکن است به خاطر یک جهتی بوده که امام علیه السلام مثلا ابط برایش مضر بوده، حلق برایش، به خاطر همین طلی کرده.

«فَقَالَ» امام علیه السلام دید که ما داریم دعوا می‌کنیم گفت «فِيمَ أَنْتُمْ [أنتما] فَقُلْتُ [إنّ زرارة لاحانی] لَاحَانِي زُرَارَةُ فِي نَتْفِ الْإِبْطِ وَ حَلْقِهِ فَقُلْتُ حَلْقُهُ أَفْضَلُ وَ قَالَ [زرارة] نَتْفُهُ أَفْضَلُ فَقَالَ أَصَبْتَ السُّنَّةَ وَ أَخْطَأَهَا زُرَارَةُ»

تو به سنت رسیدی و تشخیصت در آن چیزی که مطابق سنت هست درست است.

«وَ أَخْطَأَهَا زُرَارَةُ حَلْقُهُ أَفْضَلُ مِنْ نَتْفِهِ» و تازه «وَ طَلْيُهُ أَفْضَلُ مِنْ حَلْقِهِ»

مرحلۀ اوّل طلی، استفاده از داروی نظافت، مرحلۀ دوم حلق، و مرحلۀ سوم نتف.

«ثُمَّ قَالَ لَنَا اطَّلِيَا فَقُلْنَا فَعَلْنَا ذَلِكَ مُنْذُ ثَلَاثٍ فَقَالَ [علیه السلام] أَعِيدَا فَإِنَّ الِاطِّلَاءَ طَهُورٌ.»

این روایت این را ازش اینجور استفاده می‌شود. از آن طرف روایت‌های زیادی داریم تأکید روی نتف می‌کند، و امر به نتف کرده، و این روایات را چجوری.

مثل روایة: «مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِذَا انْتَهَيْتَ إِلَى الْعَقِيقِ مِنْ قِبَلِ الْعِرَاقِ أَوْ إِلَى الْوَقْتِ مِنْ هَذِهِ الْمَوَاقِيتِ وَ أَنْتَ تُرِيدُ الْإِحْرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَانْتِفْ إِبْطَيْكَ»

همۀ روایت‌هایی که دارم می‌خوانم در جامع الاحادیث، جلد۳، باب ۵ از ابواب احرام است، تمام روایت‌ها در این باب است اگر از غیر این باب بخوانم ذکر می‌کنم.

«إِذَا انْتَهَيْتَ إِلَى الْعَقِيقِ مِنْ قِبَلِ الْعِرَاقِ أَوْ إِلَى الْوَقْتِ مِنْ هَذِهِ الْمَوَاقِيتِ وَ أَنْتَ تُرِيدُ الْإِحْرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَانْتِفْ إِبْطَيْكَ وَ قَلِّمْ أَظْفَارَكَ **وَ اطْلِ عَانَتَكَ**»

ظاهرا این و اطل عانتک اینجا و اطل محرف و احلق عانتک هست، چون همین روایت را موسی بن قاسم که نقل می‌کند به جای اطل عانتک و احلق عانتک آمده که در روایت مورد بحث ما همین هست که امر رسول الله بنتف الابط و حلق العانة. اذا انتهیت، در روایت «مُوسَى بْنُ الْقَاسِمِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ» این هست: «إِذَا انْتَهَيْتَ إِلَى بَعْضِ الْمَوَاقِيتِ الَّتِي وَقَّتَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَانْتِفْ إِبْطَيْكَ **وَ احْلِقْ عَانَتَكَ**»، «وَ احْلِقْ عَانَتَكَ» هست

«وَ قَلِّمْ أَظْفَارَكَ وَ قُصَّ شَارِبَكَ وَ لَا يَضُرُّكَ بِأَيِّ ذَلِكَ بَدَأْتَ.»

همان روایت است یک کم عبارت‌هایش فی الجمله تغییرات دارد.

در فقه الرضا هم به همین عبارت وارد شده که ظاهرا برگرفته از همین روایت معاویة بن عمار هست:

«وَ ابْدَأْ قَبْلَ إِحْرَامِكَ بِأَخْذِ شَارِبِكَ وَ اقْلِمْ أَظَافِيرَكَ وَ انْتِفْ إِبْطَيْكَ **وَ احْلِقْ عَانَتَكَ**»

اینها نشانگر است که مجموع اینها نگاه کنیم این هست که این و احلق عانتک که آن از بحث ما خارج است ما بحثمان فانتف ابطیک هست، البته و احلق عانتک هم هست چون آن هم در روایت ما امر الناس بنتف الابط و حلق العانة هر دو مورد بحث ماست.

و روایت‌های دیگری که تصریح می‌کند به اینکه نتف ابط امر می‌کنند امثال اینها و پیغمبر امر کرده. این را چجوری با این روایت عبد الله بن ابی یعفور جمع کنیم؟ یکی اینکه روایت عبد الله بن ابی یعفور سندا ضعیف است کنارش می‌گذاریم این یک. اگر نتوانیم اینها را جمع کنیم کنار می‌گذاریم. یک جمع دیگری مرحوم آقای داماد از عبارتشان استفاده می‌شود ایشان روایت عبد الله بن ابی یعفور را حمل کرده و بحث زراره و ابن ابی یعفور را در اینکه ذاتا در حمام کدام یکی از این دو تا مستحب است؟ بهتر است. اما روایت ما در مورد مقدمات احرام است، این دو تا را اینجوری جمع کردند. در کتاب الحج آقای داماد هست یستفاد من حدیث ملاحاة زرارة کون الاطلاع فی نفسه افضل و اما بالنسبة الی الابط فی خصوص آداب الاحرام فانتف لعله افضل الا ریب فی کونه انظف من الحلق او الاطلاع و لذلک تفعل المشاطه ما تفعل بالنساء للتزیین و لکنه انسب.

ایشان نتف را به معنای بند انداختن گرفته، آن چیزی که مشاطه انجام می‌دهند بند می‌اندازد دیگر. آن هم یکی از اقسام نتف است، نتف به معنای کندن است حالا چه به وسیلۀ بند انداختن چه به صورت دستی، البته مشاطه هم هر دو جورش انجام می‌دهند موهایی که محکم باشد به وسیلۀ بند انداختن انجام می‌دهند موهایی که کند باشد، نتف بیشتر بدون استفاده از نخ و امثال اینها نتف می‌گویند. ولی به هر حال آقای داماد این تعبیر تشبیه‌اش به کارهایی که آرایشگرها انجام می‌دهند نتف را به معنای بند انداختن ایشان گرفته. حالا آن خیلی مهم نیست. ولی به نظر می‌رسد این مطلب درست نیست، دعوای اینها در مورد آداب احرام است به نظرم. اینکه می‌گوید کُنّا بالمدینة من حدس می‌زنم این می‌خواهد بگوید که بحث ما بحث مقدمۀ حج بوده، البته احتمال دارد که این کُنّا بالمدینة مقدمۀ بر این باشد که بگوید که ما در مدینه بودیم بحث کردیم بعد رفتیم خدمت امام صادق در حمام این کُنّا بالمدینة مقدمه است بر اینکه نزدیک امام بودیم. ولی اینکه بگوییم چون به هر حال

**شاگرد:** فقط فصل حج بوده؟

**استاد:** نه ممکن است بعد از حج مدینه آمده باشند، خیلی وقت‌ها اوّل مکه می‌رفتند بعد می‌آمدند مدینه دیگر زمینۀ حج تمام شده. این خیلی ثابت نیست که حتما مربوط به حج باشد. آقای داماد یکی اینجوری بحث را مطرح فرمودند.

اما چیزهای دیگری اینجا ممکن است، حالا یک نکاتی دارد بعدا عرض می‌کنم. در مورد نتف ابط یک اشکال این روایت هست، روایت ملاقات زراره و ابن ابی یعفور.

یک روایت، روایتی هست در مورد، روایت محمد بن مسلم، ازش اصلا استفاده می‌شود که اینها احتمال حرمت داشته، این روایت محمد بن مسلم که دیروز خواندم

«أَحَدِهِمَا علیهما السلام قَالَ: سُئِلَ عَنْ نَتْفِ الْإِبْطِ وَ حَلْقِ الْعَانَةِ وَ الْأَخْذِ مِنَ الشَّارِبِ ثُمَّ يُحْرِمُ قَالَ نَعَمْ لَا بَأْسَ بِهِ.»

این لا بأس کأنّ احتمال حرمت نمی‌شود یک چیزی که مستحب موکد باشد مثلا احتمال حرمت هم در موردش مطرح باشد و به هر حال اگر هم احتمال امام علیه السلام در جایی که استحباب موکد دارد نباید به لا بأس به اکتفا کند، این لا بأس به ظاهرش این هست که کأنّه بأسی نیست ولی یک چیزی که به نحو استحباب موکد دارد کأنّ واجب است تعبیر لا بأس به در موردش خیلی مشکل هست.

ولی این روایت محمد بن مسلم را باید ببینیم سؤال از چی است؟ چند جهت در این سؤال می‌تواند محط سؤال باشد، یکی اینکه در بعضی روایات دارد که این آداب حمام و اینها برای احرام در مدینه انجام می‌شود. روایت معاویة بن وهب، روایت هشتم این باب:

«قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ نَحْنُ بِالْمَدِينَةِ عَنِ التَّهَيُّؤِ لِلْإِحْرَامِ فَقَالَ اطَّلِ بِالْمَدِينَةِ وَ تَجَهَّزْ بِكُلِّ مَا تُرِيدُ وَ اغْتَسِلْ» تا آخر روایت

سؤال این هست که اصلا محط سؤال این است آیا می‌شود اینها را در همان میقات انجام داد؟ یا حتما باید در مدینه اینکه امر کردید در مدینه انجام بگیرد این امر تعیینی هست چی چی هست؟ این ممکن است منشأ سؤال این باشد. اگر این باشد اصلا به بحث‌های ما ربطی ندارد، حیث سؤال حیث دیگری است، می‌گوید لازم نیست حتما در مدینه انجام بشود، اشکال ندارد در میقات هم انجام بشود انجام می‌شود. این یک.

احتمال دیگر این هست که مراد از این روایت این باشد که نتف ابط و حلق عانه و اخذ من الشارب بعد از غسل بوده، اوّل غسل کرده بعد اینها را انجام داده بعد احرام بسته، کأنّ آیا بعد از غسل احرام می‌شود این کار، غسل احرام یک چیزی از مقدمات احرام است، آیا مقدمات احرام را شما انجام دادید این محرم شدید؟ نتف ابط و حلق عانه اخذ من الشارب هر سه شان مشترک هستند در ازالة الشعر، ازالة الشعر جزء محرمات احرام است، کأنّ می‌گوید که غسل احرام کردم بعد آمدم می‌خواهم این کارها را انجام بدهم، ؟؟؟ احرام می‌خواهم این کارها را انجام بدهم صحیح هست یا صحیح نیست؟

روایت جمیل را ببینید سؤال این هست می‌گوید که. این روایت‌هایی که خواندم باب ۵ از ابواب احرام جامع الاحادیث هست که جلد ۱۳، از صفحۀ ۱۳۰ به بعد. اگر در غیر این باب بود آدرس می‌دهم.

دو تا روایت جمیل هست اینجا هر دویش را بخوانم مفید است، جلد ۱۳، صفحۀ ۱۴۴:

«ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ دَرَّاجٍ عَنْ أَحَدِهِمَا علیهما السلام فِي الرَّجُلِ يَغْتَسِلُ لِلْإِحْرَامِ ثُمَّ يَمْسَحُ رَأْسَهُ بِمِنْدِيلٍ»

غسل سر کرده بعد سرش را با بمندیل مسح کرده «قَالَ لَا بَأْسَ بِهِ.»

کأنّ آن مسح رأس بمندیل جزو محرمات تقطیعة الرأس پیش می‌آمده، البته از روایات استفاده می‌شود همینجوری حوله را بگذاری برداری اشکال ندارد ولی بخواهی همینجور حوله را اساسی بگذاری به صورت مستقر و ثابت اشکال دارد. این کأنّ یمسح رأسه بمندیل ولو به نحو ثابت این می‌گوید اشکال ندارد. غسل احرام محرمات احرام را حرام نمی‌کند. این ظاهرا مراد بعدی یکی است.

«عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام فِي رَجُلٍ اغْتَسَلَ لِإِحْرَامِهِ ثُمَّ قَلَّمَ أَظْفَارَهُ قَالَ يَمْسَحُهَا بِالْمَاءِ وَ لَا يُعِيدُ الْغُسْلَ.»

این بحث قلم اظفارش است، اینها همه‌اش احتمالا یک روایت واحد است قطعات یک روایت باشند که ناظر به این جهت هستند که غسل احرام محرّمات احرام را محرّم نمی‌کند، بعد از غسل احرام می‌شود محرمات احرام را مرتکب شد، این هم روایت مورد بحث ما ممکن است ناظر به این جهت باشد. که من احتمال این دومی را از احتمال اوّلی اقویٰ به نظرم هست، چون اینکه، آن روایتی که گفته در مدینه این کارها را انجام بده ظاهرا آن در مقام توهم حذر است، چون نوعا اینها در میقات این کارها را انجام می‌دادند، غسل اصلش این است که در میقات انجام بشود، می‌خواهد بگوید آنجا لازم نیست آنجا سخت است، در میقات آب گیر نمی‌آید، می‌توانید در مدینه انجام بدهید، لازم نیست حتما اینها را بگذارید در میقات انجام بدهید. اینکه در میقات اشکال داشته باشد خیلی مستبعد است که مراد این جهت باشد، اما بحث اینکه این ناظر به این هست که غسل کرده و بعد از غسل می‌خواهد اینها را انجام بدهد آن اینقدر شاید بعید نباشد.

یک احتمال سومی که در حد احتمال ذکر می‌کنم ولی آن هم بعید است آن این است که این روایت می‌خواهد بگوید که این مقدمات را انجام داده اصلا غسل نکرده، می‌خواهد بگوید غسل مقدمه است برای تطهیر، یک سری چیزهایی که تطهیر فی الجمله باهاش حاصل می‌شود، نتف ابط، حلق عانه، اخذ من الشارب، اینها همه‌شان یک نوع تطهیر است دیگر، در روایت می‌گوید الاطلاء طهور. این تطهیرهای خاص اینها کأنّ جای غسل را می‌خواسته بگیرد اصلا غسل نکرده، ثم یحرم یعنی دیگر غسل هم نکرده، اینها را که انجام داد بلافاصله احرام بست کأنّ این از ادلۀ عدم وجوب غسل باشد، لا اقل در جایی که اینجور مقدمات غسل را طرف انجام داده. این هم البته بعید است به نظرم احتمال اقویٰ این هست که اینها ناظر به همان جنبۀ این باشد که نتف ابط و حلق عانه و اخذ من الشارب را بلافاصله قبل از احرام انجام بدهد، مفروضش این باشد که غسل را انجام داده ولی اینها را انجام داده بلافاصله بعدش احرام، البته یک احتمالات دیگری هم هست که مراد از احرام مثلا لبیک باشد و این آقا قبلا، ما در بحث حج در بحث احرام یک نیت الاحرام داریم یک تلبیه داریم که حاج آقا هم بین اینها در احکامشان فرق می‌گذارند، ایشان می‌گویند نیت احرام که یک امر انشائی است باید در مسجد انجام بشود، ولی تلبیه لازم نیست در مسجد گفته بشود. بگوییم این روایت ناظر به این هست که بعد از نیت احرام، نیت احرام کرده بعد اینها را انجام داده کأنّ مفروض این است که نیت احرام کرده، صحبت سر این هست که آیا به نیت احرام محرّمات احرام محرم شده یا محرم نشده؟ این ناظر به این جهت هست.

یک معنای پنجمی در این روایت هست که من فکر می‌کنم این معنا هم معنای خوبی هست. معنای پنجم این است که در روایات ما هست که مستحب است تلبیه را عند البیداء بگویند، بیداء مرز ذی الحلیفه است، در روایت هست که شما در مسجد نیت کنید ولی تلبیه نگویید، تلبیه را بگذارید خارج موقعی که آخرین، مشرف به بیداء، بیداء زمین صافی بوده که بعد از ذی الحلیفه بوده، عند البیداء یعنی آخر ذی الحلیفه که پیغمبر هم همینجور تلبیه گفتند. ثم یحرم می‌گوید در همان تلبیه گفته، نگذاشته در بیداء، عند البیداء تلبیه بگوید، ثم یحرم ناظر به ثم یحرم‌اش است نه ناظر به نتف ابط و امثال اینها. یا مثلا اگر ما گفتیم که حالا این از جهت فرضی می‌شود چیز کرد که بگوییم باید حتما در مسجد اگر کسی بگوید ناظر به این جهت هست که در حمام تلبیه را گفته، آیا تلبیۀ در حمام کفایت می‌کند یا باید تلبیه در مسجد باشد عند البیداء باشد امثال اینها. این هم به نظرم احتمال قابل توجهی است. علی ای تقدیر تمام این احتمالاتی که ذکر کردیم باعث می‌شود که این روایت از بحث ما خارج بشود، ناظر به این نباشد که نتف، چون این تقریبا مسلم است که نتف ابط به هر حال مستحب است، اگر افضل هم نباشد در اصل مستحب بودن نتف ابط در وقت احرام شاید بحثی نباشد و چیزی که پیغمبر خودشان امر کردند و روایت‌های متعدد هست بگوییم احتمال حرمت داشته باشد و امثال اینها. نه، اگر هم باشد به یک حیث خاصی هست که آن حیث خاص منافات با این ندارد که اصل نتف ابط مستحب باشد بلکه مستحب مؤکد باشد.

اما خود اصل آن روایت معتبرۀ ابن سنان من یک احتمال دیگری این را می‌دهم، احتمال را الآن ذکر می‌کنم بحثش فردا، آن این است که ما بگوییم اصلا نتف ابط واجب است، چطور؟ آن این است که این خصوصیتی داشته در آن سفر حج، اوّلاً پیغمبر از مدینه داشتند حرکت می‌کردند، یک. پیغمبر از مدینه حرکت کرده بودند، مدینه تا مکه ۹ روز راه است، در این ۹ روز راه اگر این موهای زیر بغل ازاله نشود بو می‌گیرد، آزار دهنده بوده، اینکه پیغمبر دستور داده به خاطر این بوده که افراد اذیت نشوند، امر الزامی هم بوده، تنها تنها نمی‌رفتند همه با همدیگر داشتند می‌رفتند، این در روایات ما این را داریم که می‌گوید نتف الابط، قال علی علیه السلام نتف الابط ینفر رائحة المکروهة، و چون بو در آن شرایطی که پیغمبر بوده ۹ روز قرار بوده آنها در مسافرت باشند. البته حجة الوداع آنجوری که از روایات استفاده می‌شود در فصل گرما نبوده، از روایات که نمی‌گویم، تقویم تطبیقی، در تقویم تطبیقی و بحث‌هایی که در حجة الوداع هست می‌گویند عید غدیر در آن سال بیست و هفتم اسفند بوده، یک بحث مفصلی هم در مورد نحوۀ محاسبۀ این در کلمات آقایان هست مقالات متعددی در این زمینه نوشته شده، ملاحظه بفرمایید. پیغمبر حدود ۲۰ روز قبل از آن محرم شدند، بیشتر از ۲۰ روز، ۲۶ ذی القعدة تاریخ احرام پیغمبر است، تا ۱۸ ذی الحجة نزدیک ۲۲ روز پیغمبر، یعنی فرض کنید بیست و ششم، اوایل اسفند می‌شود

**شاگرد:** عربستان گرم است

**استاد:** گرمای آنچنانی نیست، ولی عربستان گرم است، ولو تابستان هم نباشد بالأخره گرم هست و عربستان یک محیط این شکلی هست. این را حالا ملاحظه بفرمایید آیا این جمع را ممکن است ما اینجا ذکر بکنیم یا این جمع ممکن نیست.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

1. بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَنِ ابْنِ جُمْهُورٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَاسِمِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ يُوسُفَ بْنِ السُّخْتِ الْبَصْرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ يَحْيَى بْنِ أَبِي الْبِلَادِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مِهْرَانَ جَمِيعاً عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْفُورٍ [↑](#footnote-ref-1)